

بابک خرم‌دین

تیرشید (چهارشنبه) دوازدهم تیرماه ۲۵۷۸ ایرانی
برابر با سوم ژوئیه ۲۰۱۹ ترسایی (میلادی)
به انگیزه ی بزرگداشت بابک خرم‌دین

* نام او پاپک بوده که بابک عربی شده ی آنست.
* بابک خرم‌دین ابر مرد مبارزه با اعراب بیگانه نام نسک (یا کتابی) است که استاد سعید نفیسی در باره ی بابک و خرم‌دینان نوشته است.
* بابک خرم‌دین رهبر خرم‌دینان است که به یاری آنان، به رویارویی با خلفای عباسی به پا خاست.

* بابک خرم‌دین در ۱۷ دی ماه ۲۱۶ خورشیدی برابر با ۷ ژانویه ۸۳۸ ترسایی (میلادی) به دست خلیفه عباسی کشته شد.

بابک خرم‌دین رهبر رزمندگان (مبارزان) ایرانی در آذرآبادگان بود. در آن زمان آذرآبادگان کانون شورش خرم‌دینان بود که به نبرد با خلافت عباسی به پا خاسته بودند. این شورش ها اندیشه ی ایراندوستی را در بخش های دیگر ایران، از آن میان شمال خاوری کشور، گسترش داد که پیکار (مبارزه) آنان در برابر اعراب ۲۰ سال به درازا کشید. این شورش ها از روی میهن دوستی ایرانیانی که فرمانروایی عربها را برنمی تافتند، سرچشمه می گرفت.

* بابک در آذرآبادگان و در گمنامی روزگار می گذراند. تا اینکه با جاویدان بن سهل، رهبر خرمی ها آشنا شد. جاویدان زمان کوتاهی پس از این آشنایی در می گذرد، بابک در سوگ او می گوید:

«روان (یا روح) جاویدان به بدن او درون شده است»

این سخن نشانگر آنست که ایرانیان میهن دوست، از هر رخدادی سود می بردند تا خیزش های آزادیخواهی و رهایی کشورشان از دست بیگانگان را دنبال کنند.
در سال ۸۱۹-۸۲۰ ترسایی (یا میلادی) مأمون، سپاهی را به سرکردگی یحیی بن معاذ به جنگ بابک می فرستد. سپاه نامبرده در همه ی درگیریها با بابک با شکست روبرو می شود. و یک بار دیگر برای فرماندهان خلافت روشن می شود که در رویارویی با این پهلوان، بخت پیروزی نخواهند داشت.

پس از این شکست، خلیفه معتصم بیشتر از پیش بر آن می شود که شورش آن بخش از ایران را، از بیخ و بن و برای همیشه، ریشه کن کند.
در سال ۸۳۵ ترسایی معتصم، این بار، یک ایرانی دیگر به نام افشین را برای سرکوبی بابک می فرستد.

در جنگ سختی که میان بابک و نیروهای فرغانه در می گیرد، بابک شکست خورده و فرار می کند.

سهل بن سنباط به او پناه می دهد ولی او را دستگیر کرده و به **افشین** وامی سپارد. **بابک** دست بسته نزد خلیفه فرستاده می شود. او در ۴ ژانویه ۸۳۸ ترسایی به **سامرا** می رسد. **معتصم** او را سوار بر پیلی کرده و به تماشای مردم می گذارد و با سنگدلی بسیار در پی آزار او برمی آید. در تاریخ ها آمده است که خلیفه دستور می دهد دست **بابک** را ببرند. **بابک** پس از بریده شدن دستش، با خونی که از آن بیرون زده بوده، چهره ی خود را می پوشاند. **معتصم** که از خشم بر خود می پیچیده، چرایی این کار را می پرسد. **بابک** با بی پروایی پاسخ می دهد:

«می دانم در پی رفتن خون بسیار از بدنم، چهره ام زرد خواهد شد و من نمی خواهم تو رُخ زرد من را ببینی و گمان کنی که از ترس رویم زرد شده است. از اینرو چهره ام را با خون خود گلگون کردم که تو آرزوی دیدن رنگ زرد مرا به گور ببری!»
* همچنان که رو به خلیفه داشت واپسین سخنانش را گفت:

«تو ای **معتصم** گمان مکن که با کشتن من فریاد آزادیخواهی ایرانیان خاموش خواهد شد... من چنان لرزه ای بر پایه های تخت فرمانرانی شما عربها انداخته ام که دیر یا زود سرنگون خواهید شد و ایران و ایرانی آزادی خود را دوباره بدست خواهد آورد. تو اکنون می توانی و مرا تکه تکه خواهی کرد، ولی بدان که هزاران **بابک** دیگر در آپاختر، خاور و باختر ایران بپا خواهند خاست که فرمانرانی پوشالی شما پاسداران ستم و نادانی را سرنگون خواهند کرد.

این را خوب به یاد بسپار که ایرانی هرگز زیر بار زور و ستم نخواهد رفت و هم اکنون که دژخیم تو شمشیرش را برای بریدن دست و پای من تیز می کند، سدها جوان ایرانی نیز خود را آماده ی نبرد با شما می کنند.

مازیار هنوز از پای ننشسته، او و سدها **بابک** و **مازیار** دیگر کار ستیز با شما بیگانگان را همچنان دنبال می کنند. آنان مردانه به پا خاسته اند و تا دست شما بیگانگان را از آب و خاک میهن گرامیشان، کوتاه نکنند، از پای نخواهند نشست. جوانان ایرانی برآن شده اند تا خود و هم میهنانشان را از یوغ شما عربهای بیابانگرد و فریبکار برهانند. **بابک ها** و **مازیارها** و از جان گذشتگانی مانند آنها سیاهی و ننگ چیرگی بیگانگان را با فریادهای آزادیخواهانه تا کرانه های ناپیدا گسترانده اند.

* خلیفه که از سخنان **بابک** به خشم آمده بود با سنگدلی هر چه بیشتر دستور داد که دست و پای آن یل پهلوان را ببرند و سرانجام پیکر پاک او را به دار بیاویزند. پیکر آن جانباخته ی راه میهن تا زمان درازی بر چوبه ی دار می ماند که این خود مایه ی آن می شود تا نام او بر این بخش گذاشته شود.

* دستگیری و کشته شدن **بابک** پایان جنبش **خرمدینان** نبود. آنان کوشش های خود را به نام **بابکیه** تا سده ی ۱۱ ترسایی (میلادی) دنبال می کردند.

* از تبار و خانواده ی **بابک** نوشته های چندگانه ای بجا مانده که گاهی بسیار شگفت انگیز و باور نکردنی است. **واقدی و طبری**، **بابک** را مردی از رده ی پایین می دانند که خانواده اش تنگدست بوده اند. ولی از سوی دیگر پاسخ **بابک** به نامه ی پسرش، که با شیوایی نگاشته شده، نشان می دهد که خانواده ی **بابک** از بلندپایگان بوده اند.

شجاع الدین شفا را باور بر این بوده است که هرآنچه از **بابک و خرمدینان** به ما رسیده، همه به دست تاریخ نویسان مسلمان نوشته شده است و از کید و شید این دشمنان نیرنگ باز در پناه نبوده، تو گویی هر یک در دروغ پردازی کوشیده از دیگران پیشی گیرد. **شجاع الدین شفا** می گفت که نسک ها و نوشته های **بابکیان**، پس از چیرگی اعراب بر دژ باج همگی به دست آنان سوزانده شده اند.

* با خواندن این سخنان ناجور (یا ضد و نقیض)، درمی یابیم، آنانی که سر بر آستان دشمن می ساییدند، پیوسته، ایراندوستانی را که مهری از میهن بر دل می داشتند و در برابر، عربها و مسلمانان به پا می خاستند، خوار می داشتند و برای کوچک کردن آنان داستانهای ناجور می ساختند و پخش می کردند

* **خرمدینان** در **آذربادگان**، **تبرستان**، **خراسان**، **بلخ**، **کاشان**، **گم (یا قم)**، **کرج**، **همدان**، **لرستان**، **خوزستان**، **بصره** و **ارمنستان** پراکنده بودند و پیش از **بابک** شورش هایی کرده بودند. در زمان فرمانروایی **هارون الرشید** در **اسپاهان**، **ری**، **همدان** هم شورش هایی برپا شد که از سوی خلیفه سرکوب شدند. ولی هیچیک از این شورش ها پایداری شورش ۲۰ ساله ی **بابک** را نداشتند. پس از به پاخیزی **بابک**، **آذربادگان** کانون شورش جنبش **خرمدینان** شد و از بخش های دیگر داوخواهان (یا داوطلبانی) به این جنبش پیوستند که شاید نوادگان هواداران **ابومسلم** و دیگر دشمنان خلافت **عباسیان** بودند.

گردآورنده: ژاله دفتریان